

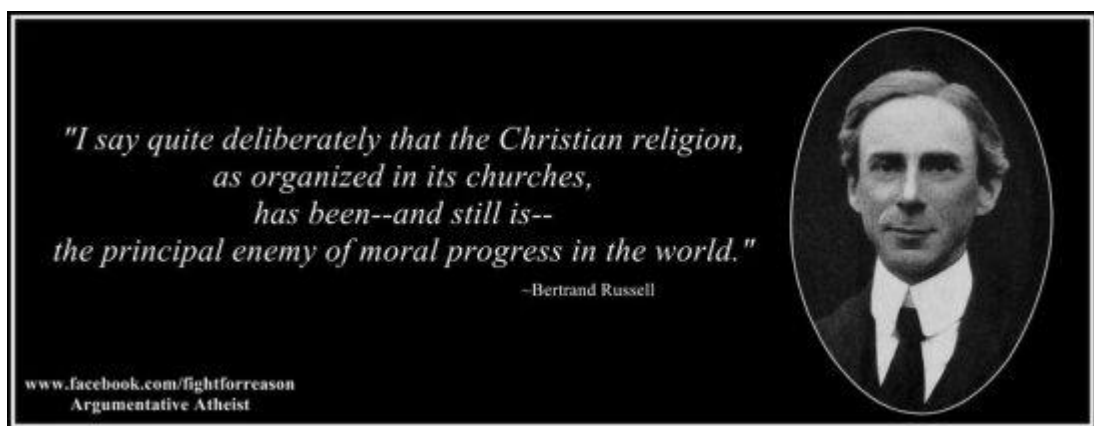
نویسنده : ما سون لینچ (Mason Lynch)

منبع و تاریخ نشر: سماال پرسن «small person» هفتم اپریل سال «2016».
برگردان : پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».

چگونه دین اخلاق را ربود

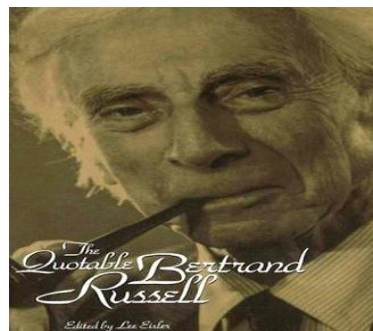
How Religion Hijacks Morality

من متوجه شده ام که یکی از راه ادیان کنترل اعمال یا تفتیش عقاید بر پیروان خود



یکی از تراژدیهای بزرگ انسان همانا ربودن اخلاق توسط دین و مذهب است؛ بنا بر این مردم در حال حاضر چنین تصور میکنند که دین و اخلاق در یک اتصال لازم اند؛ اما اصل و اساس اخلاق است که واقعاً بسیار ساده و هرگز نیاز به دین ندارد:

بریترانند روسیل



بخاطر ربودن اخلاق است؛ آنها این عمل را در چند روش مختلف به منصفه اجرا میگذارند: بی توجهی به حواس انسان از همدلی و عدالت؛ مردم را بر عقاید خودشان برای تمایز بین خوب و بد مشکوک میسازند؛ و تصریح مینمایند که اخلاق یا مورال بطور مستقیم از دستورات اقتدار آمده است. اساساً آنها مردم را مجبور به سرکوب مورال طبعی شان نموده و بجای آن قواعد اختیاری را جاسازی میکنند که برای آن هیچ یک دلیل و برهان حمایت کننده ندارند و میگویند که این فرموده ای خداوند است.

جای تعجب نیست که برخورد و یادگیری های جاری من با مسیحیان در بحث پیرامون موضوع اخلاقیات تا علامت صفر از تعاریف اخلاقیات عینی و یا به هدف خوب تبدیل شده است؛ من در واقع همین اکنون با دو مسیحیان داخل بحث و گفتگو میباشم از اینکه آنها در آغاز صحبت ادعا دارند که اخلاقیات پدیده ای عینی است تا آنکه آنها در انجام صحبت پذیرفتند که اخلاقیات پدیده ذهنی است ولی با آنهم اصرار داشتند که تعریف اخلاقیات توسط نیروی خارق العاده (خداوند) همین طور تعریف شده است. آنطوریکه من قبلاً گفتم: اینجا هیچ راهی برای تعریف کردن خوب و یا بد به لحاظ عینی وجود ندارد؛ شما باید بر پایه تعریف خود با در نظر داشت نظریات و تجارب خود همچو موجود ذی شعور چه انسان یا که خدا آن پدیده را ذهنی ساخته است یک حقیقت منطقی است؛ وقتی که شما یک چیزی را خوب میدانید پس شما در حال ساخت یک بیانیه در مورد ارزش آن چیزی خوب میباشید و شما میگوید که آن یک چیزی مطلوب است. لذا هیچ چیزی بعنوان ارزش در جهان بصورت مجزا بدون یک میل توانا وجود ندارد. استدلال من این است که در عمل حس و یا درک هرکس از اخلاق بر اساس تجارب جمعی بشریت میباشد؛ شما بطور غریزی میدانید که لطمه زدن بمردم یک عمل ناروا و تا حدی نادرست و اشتباه است؛ چونکه صدمه زدن به کسی از نظر جمعی و همگانی کار ناخوش آینده میباشد و ما به همین دلیل در وهله ای نخست دقیقاً به چیزهای نا پسند و نا خوش آیند خطا و اشتباه میگویم - مجسم کردن معیارها برای دانستن چیزی از اینکه اشتباه و یا بد است تعریف بویژه و واقعی از واژه ها درست کرده اند تا آنکه بتوانیم خوب را از بد تمیز کنیم.

اما بعد از آن شخص متدین «دیندار» درمی آید و میگوید: نه شما نمیتوانید که با استفاده از تعاریف حقیقی موجود از بکاربرد کلمات و واژه ها برای تمایز بین خوب و بد استفاده نماید؛ شما باید «هرآنچه را که خدا میگوید خوب است» خوب و یا «هرآنچه را که خدا میگوید بد است» بد شما همانطور دوباره تعریف نماید. اگر خدا بشما میگوید که یک کودک را از بالای یک تخته سنگ به بیرون پرتاب نماید که کار خوب است و یا اگر خدا بشما بگوید که شما در هنگامی که یک کسی بالای یک طفل تجاوز میکند از یک گوشه به تماشای آن بنگرید ولی هر نوع مداخله در کار آن شخص متجاوز از طرف شما اشتباه است؟

این متدیان ویا مسیحیان تلاش می‌ورزند که برای حل این مشکل با این ادعا خودنمایی نمایند که خدا هرگز هیچ چیزی اشتباه‌آمیز را بجا توصیه نکرده است؛ حالآنکه پس این مسیحیان اند که در تضاد با آنچه که خدایچه‌های بدو اشتباه‌آمیز را بجا نگفته است که انجام دهید از خود به پیروان خود تعاریف غلط را بکار می‌برند و اینها اند که بیایه‌های خود را به ارتباط مفهوم اخلاق اگر حداقل هدف از کاهش درد رنج هم باشد به اینصورت مفاهیم اخلاقی مردم را کاملاً بی‌ارزش می‌سازند. موارد متعدد دی در کتاب مقدس (انجیل) موجود است ویا از موارد متعددی تذکر به عمل آمده است که خداوند دستورات همه چیز را میدهد که این دستورات مقدار زیادی از درد رنج را نیز با خود به همراه می‌آورد مثل قتل نسل‌کشی (genocide)؛ هدایت و مجوز بوضوح برده‌گی و برده‌داری؛ و بطور فعال کشتن میلیون‌ها نفر به گفته‌ای این ملا‌های مسیحی این خدواند است که کل جهان را نظاره میکند او است که در کل جهان سیل را جاری ساخت و تلاش نمود که حضرت نوح و خانواده اش باید زنده نگهدارد ولو که اگر کل جهان و جها نیان از بین هم می‌روند که شامل مرگ کودکان بی‌شمار، نوزادان و زنان با ردار و غیره .. بعدها گفته شده است (حسب هدایت فرعون) که هر کودک نوتولد را در سراسر مصر باید کشت و اینکه چرا؟ برای آنکه او بتواند تا زمینه خشونت فرعون را مساعد سازد که بالای مردم مصر به غضب آید و مصر را تهدید کند و با احساس ترس که در او (فرعون) رونما گردد زمینه‌ای را برای جذب شدن خود توسط اسرائیل در تلافی با کشتن کودکان مساعد سازد.

واضح است که دستورات و اوامر خداوند در مورد خیر و شر هیچ ارتباطی با نتایج اقدامات افراد ندارد این مسیحیان اند که از این موضوع سو استفاده میکنند و به پیروان خود میگویند که در این مورد یک برنامه بلند مدت و عالی قرار دارد که ماصلاً در مورد آن نمی‌فهمیم، پس در اینصورت بر اساس سنت‌های قدیمی‌ترین دین و حسب گفته‌های نادرست مبلغان آن چنین برمی‌آید «دور از شرک و کفر» و آن اینکه نتیجه نهایی از طرح کلی خداوند این است که اکثر مردم باید برای ابد و همیشه رنج کشند پس در اینجا به نظر آگاهان (برخلاف مبلغان مذهبی و دینی) چنین به نظر میرسد که خداوند بیشتر علاقمند بخود است و در مورد رنج و درد دیگرها اصلاً علاقه ندارد:

بعنوان مثال به داستان حضرت «ابراهیم» نگاه کنید: که خداوند به حضرت ابراهیم دستور میدهد که پسرش «اسحاق» را بعنوان یک قربانی بشر ذبح کند؛ صبر کنید! و آن اینکه چرا کسی نه گفت که خداوند هرگز بمانمی‌گوید که چیزی غیر اخلاقی را انجام دهیم؟ جای تعجب در اینجا این است که چیزی مدور بدست او ابراهیم.... می‌آید و بطور ناگهانی که از نظر اخلاقی درست است زیرا خدا به ابراهیم امر کرده است این کار را انجام دهد؛ بنام حضرت ابراهیم با خیال راحت تصمیم می‌گیرد که اسحاق را ذبح کند و خداوند در آخرین لحظه به ابراهیم دستور میدهد که از انجام عمل ذبح و کشتن

اسحاق صرف نظر کند . پس اخلاق در این داستان چیست ؟ آیا ابراهیم یک شخص دیوانه بود ؟ و یا اینکه شما نباید دست به همچو قتل و کشتار زنید چونکه خداوند به شما میگوید و نه هم این اخلاق است که گفته شود ابراهیم یک فرد عامل بود چونکه او مایل بود که پسر خود را تنها بکشد زیرا که خداوند به او هدایت داده بود .

من فکر میکنم نتیجه بهتر که از داستان میتوان بدست آورد این باید باشد که ابراهیم در ستایش از خدا مثل هر آدم خوب دیگر از این هدایت خداوند باید در دفاع از خود امتناع می ورزید پس اگر چنین اتفاقی رخ میداد در آن صورت میتوانیم گفت که این خود واقعاً قسمت (اخلاق عینی) داستان را دربرمیگرفت درحالیکه اکنون این مسیحیان اند که ادعا میکنند و به پیروان خود توصیه میکنند که این داستان هر چه که بود و یا هر چه که هست از آن باید بصورت کورکورانه دفاع و تجلیل بعمل آورند .

ما هر بار و هر لحظه داستانی را در مورد والدین می شنویم که آنها فرزندان خود را بقتل رسانده اند ؛ چونکه آنها معتقد اند که امر و دستور خداوند را بجا میکنند و آن اینکه خدا از آنها خواسته است که چنین کنید و برخی ها بر مبنای اغفال خود داستان ابراهیم را برای انجام این کار و عمل مورد توجیه قرار میدهند و برخی ها میگویند که بخاطر انجام این عمل یعنی قتل فرزندان شان آواز غیبی میشنوند و بعضی ها به این باور اند که بهتر است اعضای خانواده آنها بی سر و صدا بمیرند تا که به (بهشت) روند ؛ و یاکه به داستان جان لیست (John List) یا رندی جینزین (Randy Jonzen) و یا چند نفر دیگر نگاه کنید . این چیزها زمانی رخ میدهد وقتی که اخلاق شما توسط دین ربوده شود بخصوص کسی که به کاهش رنج ها اهمیت ندهد .

با توجه به این نوع اخلاق ، ابراهیم پسرش را بقتل رسانده بود در صورتیکه اگر خداوند در آخرین لحظه او را از انجام این عمل منع نکرده بود، اشتباه میکرد . بنابراین مسیحیان ؛ اخلاقی را دنبال میکنند که کاملاً نسبی است - خداوند نه تنها افراد مختلف را برای انجام کارهای مختلف هدایت میدهد که کار را انجام دهند بلکه اخلاقیات را نیز برای هر فرد بطور متفاوت عطا میکند اما او یعنی خداوند یک ستاندارد کاملاً متفاوت و جداگانه برای خودش دارد که او کامل الاختیار است که به عمر کسی و یا کسانی پایان دهد چونکه او خدا است .

من نمیخواهم که در این مورد مفهوم و معنی را در هنگام بحث و گفتگو ها بپوشانم بلکه آنچه واقعیت است آنرا خاطر نشان می سازم و مجدداً تکرار میکنم : خوب است که خداوند همه را سرانجام محکوم بمرگ میکند چونکه او خالق و هست کننده همه چیزها است و سرانجام آن همه چیزها سزاوار مرگ استند .

پس این پیامدها چیست و یا چه مفهومی دارد ؟ اگر مسیحیان چنان راه را برمی گزینند که تمام جهان به داشتن اخلاق نیکوی شان آنها را پیروی میکردند از اینکه اخلاق هیچ

ارتباطی با کاهش درد و رنج ندارد پس چه نوع مزایایی را ارایه میدادند؟ مزیت عملی نادیده گرفتن رنج و به ساده گی آنچه که خداوند میگوید، زیرا او چنین گفت: چگونه میتوان جهان را بهبود بخشید؟

من؛ نمیدانم؛ اما مطمئن هستم که جهنم باعث کاهش درد و رنج نمیگردد که تقریباً همه به مفهوم و اهداف اخلاق موافق اند - و میتوان دید که حتی بعد از این همه صحبت ها و تذکرات به ارتباط اخلاق بر اساس آنچه که خدا میگوید اکثر مسیحیان تا هنوز که زندگی میکنند هدف از آنها کاهش درد و رنج است و هنوز عواقب این درد و رنج را به خوبی و بدی افراد ربط میدهند حالانکه کاهش درد و رنج به اخلاق هیچ ربطی ندارد - همچنان اکثراً معتقد اند که برده داری از نظر اخلاقی اشتباه است با وجودیکه مسیحیان به روایت از کتاب های مذهبی شان بردگی را جایز میگویند ویا اینکه اکثراً قتل و قتال را از نظر اخلاق خطا و اشتباه میدانند ویا کسانی را که با فشار به دین و آیین دیگر برمیگردانند در صورت امتناع، آنها را محکوم به مرگ میکنند و همچنان از نظر اخلاق کشتن افرادی که رابطه جنسی همجنسگرا دارند اشتباه است ولی مبلغان مسیحیان میگویند که کشتن همچو افراد جا بیز است و این فتواری که هدایت و آوامر خداوند ربط میدهند من میتوانم در اکثر این موارد به صحبت خود ادامه دهم و آن اینکه هرآنچه که بدیهی و آشکار است مضر است و آنها موافقتند که آن پدیده ها غیر اخلاقی است؛ اما آنها انکار میکنند که گویند این پدیده ها غیر اخلاقی است زیرا که مضر است.

و سپس میتوان گفت که در اینجا دیگران نیز وجود دارند مانند مردی که من در ارتباط او صحبت کردم که چه کسی میگوید که برده داری از لحاظ اخلاقی خوب است؟ کشتن افرادی را که آنها را با فشار به دین دیگر برمیگردانند از نظر اخلاق خوب است؟ همه به دلیل انکار اشتباه از پذیرش تعریف های واقعی از خیر و شر مسیحیان میگویند که خدا گفته که برده داری خوب است؟ پس خوب است که هیچ راهی دیگر وجود ندارد و به این امکاناتی (دور از کفر) که احتمالاً خداوند اشتباه کرده که هیچ ارتباطی با کتاب مقدس ندارد پس مجاز نیست - اینها کسانی هستند که من را نگران میکنند از اینکه دین کاملاً از نظر اخلاقیات خود را رها کرده است یعنی این دین است که اخلاق را درگرو خود درآورده است و آن اینکه به خدای خود وفادار ولی به کشت و کشتار و به بردگی ادامه میدهند.

----- **با تقدیم سلام ها « 02-11-2017 »**